**اصول: استصحاب، جلسه 9: 24/07/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

خب بحث در مورد استصحاب کلی قسم ثانی و جریان استصحاب در فرد بود به نحو تردیدی.

مرحوم آقای صدر اشکالاتی را طرح کرده بودند، یک مروری بر این اشکالات می‌کنیم تا بحث را ادامه بدهیم. آقای صدر اشکال اولش این بود که یقین سابق نداریم و می‌فرمودند که ما این اشکال را می‌توانیم بر مبنای این که یقین رکن استصحاب نباشد، و حدوث رکن استصحاب باشد که ما آن را قبول داریم پاسخ بدهیم یا روی مبنای آقاضیاء.

اما روی مبنایی که یقین رکن استصحاب نباشد و حدوث رکن باشد در واقع ما احد الاستصحابین را می‌دانیم اینجا جاری است؛ چون استصحاب حکم به ملازمه تعبدی بین حدوث و بقاء می‌کند. بنابراین استصحاب می‌گوید اگر زید موجود باشد سابقا، الان هم موجود است. و اگر عمرو سابقا موجود بوده است، الان هم موجود است. ما می‌دانیم یکی از زید و عمرو موجود است، بنابراین علم تعبدی به احد الجزائین پیدا خواهیم کرد و همین علم تعبدی کفایت می‌کند.

ما عرض کردیم ما به این شکل استصحاب را جاری نمی‌کنیم؛ بلکه یقین را در خود عنوان تردیدی جاری می‌کنیم. ما یقین به عنوان تردیدی داریم و یک استصحاب هم بیشتر جاری نمی‌کنیم نه احد الاستصحابین؛ که مرحوم آقای سید محمود هاشمی هم در حاشیه به همین مطلب اشاره فرمودند.

مطلب دوم اینکه ایشان گفتند ما در اینجا شک نداریم. خب بحث مفصلی در مورد شک نداشتن و اینکه اشکال شک چیست در کلمات ایشان وارد شده. خب ما وجدانا شک داریم و تردید در شک نسبت به آن عنوان اجمالی شک داریم. یک تعبیری در لا بلای فرمایشات ایشان استفاده می‌شود، من بیشتر روی آن تعبیر تکیه کردم و بحث را دنبال کردم. آن این است که اینجا استصحاب بازگشت می‌کند به اثبات تعبدی جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز؛ اثبات وجدانی جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز اثر ندارد، و کیف به اثبات تعبدی‌اش. به این عبارت به این تعبیر که خب آن فرد ما مردد بین اینکه یا فردی باشد که معلوم الزوال هست و یا فردی هست که معلوم البقاء یا محتمل البقاء هست. خب وقتی محتمل البقاء هم باشد یکی از این دو فرد، یکی از فردها معلوم الزوال است. آن فرد معلوم الزوال که نمی‌تواند تنجیز بیاورد، بنابراین این استصحاب به درد نمی‌خورد. که ما اشاره کردیم که آن مبنای کلی آیا جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز این مطلب درست است؟ آن رادر جای خودش باید بحث کرد که مراد از این جامع چیست؟ جامع به نحو صرف الوجود است مطلق الوجود است چیست؟ یک بحث‌هایی دارد که نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. ولی بحث سر این است که با فرض هم ما قبول کنیم که این شبیه همان اثبات تعبدی آن فرد مردد است، فرد مردد اثبات تعبدی‌اش جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز نیست. چرا؟ چون معنای جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز این است که مورد استصحاب اگر باقی باشد، باید علی کل تقدیر اگر باقی باشد علی کل تقدیر منجزیت بیاورد. و اینجا هم همین جور است. ما این فرد مردد اگر موجود باشد تنجیز می‌آورد. موجود نیست یک بحث دیگری است. بر فرض وجود منجز باشد هیچ وقت کسی نمی‌گوید که یک شیء که بقاءا بر فرض وجود باید تنجیز بیاورد و اینجا هم همین جور هم هست. اصلا بر فرض وجود در فرد طویل موجود است، در فرد قصیر هم موجود نیست. این که این اشکال اشکالی نیست که وارد باشد.

خب، به همین مقدار اکتفا کنم. برویم روی اشکال اصلی که اشکالی بود که جلسه قبل وارد شدیم. آن اشکال مرحوم آقای صدر می‌فرماید حالا از همه این اشکالات در گذریم، اینجا این استصحاب معارض دارد. چطور؟ به دلیل اینکه این استصحاب یا ما در علم اجمالی قائل می‌شویم که منجزیت علم اجمالی به نحو اقتضاء هست، یا قائل می‌شویم که منجزیتش به نحو علیت تامه است. اگر منجزیتش را به نحو اقتضاء بدانیم، اینجا استصحاب عدم فرد طویل یا برائت از وجوب فرد طویل جاری می‌شود، آن باعث می‌شود که ما دیگر نتوانیم استصحاب کنیم. این یک.

نکته دوم اینکه بله، اگر قائل به

س: موضوعش را منتفی می‌کنید درست است؟

ج: بله دیگر،موضوع تنجیز را مرتفع می‌کند. یعنی

اما اگر گفتیم که به نحو علیت قائل شدیم، علیت این علم اجمالی به این که احد الاستصحابین باقی است، تحقق دارد، یعنی علم اجمالی ما علم اجمالی تعبدی است. این علم اجمالی ناشی از احد الاستصحابین است. ما می‌دانیم احد الاستصحابین موجود است و این موجود بودن احد الاستصحابین معارض هست با استصحاب عدم فرد طویل یا استصحاب یا برائت از فرد طویل. این محصل فرمایش آقای صدر.

در اینجا دو نکته عرض بکنم؛ یک نکته این که اولا این استصحابی که ما داریم جاری می‌کنیم لازم نیست نتیجه‌اش این تصویری که در این بحث‌ها همیشه هست، تصویری هست که ما می‌گوییم این کلی اگر موجود باشد، یک اثری که برایش شما بار می‌خواهید بکنید اثر را الزامی باید تصویر دارید می‌کنید، این مثال‌هایی که می‌زنید اثر را الزامی فرض می‌کنید؛ ولی حالا اگر هم حکم وضعی در نظر می‌گیرید، حکم وضعی هست مثل نجاست که مصحح این حکم وضعی یک اثر الزامی است، یک حکم تکلیفی الزامی است. ما می‌گوییم یا این اناء نجس است یا آن اناء نجس است، یعنی وجوب اجتناب؛ وجوب غسل؛ امثال این تعبیرات که احکام الزامیه هستند پشت صحنه این حکم وضعی هستند. ولی الزاما نباید استصحاب کلی را در جایی فرض کرد که آن کلی حکم تکلیفی الزامی باشد. ممکن است حکم تکلیفی غیر الزامی باشد، استصحاب، اصلا اباحه، امثال اینها. و یا احکام وضعیه‌ای که از چیز ناشی می‌شود، فرض کنید ما زوجیت را گفتیم از جواز وضع انتزاع می‌شود، جواز وضع انتزاع می‌شود، اگر ما بخواهیم بگوییم که آن فرد، حالا اصلا نمی‌دانم اثر را می‌توانیم تصویر بکنیم بر آن فرد علی نحو الاجمال، چون اینجاها که ما در جایی که مردد بین دو تا حکم باشد، علم اجمالی به الزام تأثیر دارد، ولی علم اجمالی به مثلا استحباب آیا اثر خاصی دارد یا نه، نمی‌دانم حالا، شاید اصلا اثر نداشته باشد، این که این مثال را این شکلی تصویر می‌کنند، چون مثلا اثر استحباب این است که مثلا استحباب علی وجه التردید آیا اثر دارد یا ندارد، نمی‌دانم، این را حالا باید فکر کرد رویش که آیا این که مثال را اینها بردند روی جایی که آن فرد مردد ما اثرش، اثر الزامی است، حالا یا مستقیم یا با واسطه الزامی است، به خاطر شاید این باشد که اثر غیر الزامی فایده ندارد علی نحو التردید.

س: فرد مردد زید و عمرو را استصحاب می‌کنیم استحباب صدقه

ج: اگر آن موضوع برای مثلا، نه آن هم وجوب، اگر وجوب صدقه باشد باز هم فرق ندارد.

س: استحباب

ج: استحباب صدقه مثلا، موضوع باشد برای استحباب صدقه و امثال اینها. آن هم می‌شود بله، می‌شود مانعی ندارد.

این که عرض کنم خدمت شما در جایی که موضوع برای حکم استحبابی باشد این بحث‌ها پیش نمی‌آید؛ چون آن برائتی که، البته مگر اینکه بگوییم با برائت نمی‌خواهیم معارض قرار بدهیم، با استصحاب عدم شیء می‌خواهیم معارض قرار بدهیم، عدم فرد طویل، و استصحاب عدم فرد طویل در جایی که استحبابی هم باشد جاری می‌شود.

به هر حال این که در بعضی صورت، بعضی از این چیزهایی که دارد اخص از مدعاست و در همه صور جاری نمی‌شود، این یک نکته. من خیلی این را رویش تکیه ندارم. این یک مطلبی است که این استدلالات در همه موارد نمی‌آید.

نکته دومی که می‌خواهم عرض کنم این است، توجه بفرمایید؛ من تصور می‌کنم که این بحث عین بحث استصحاب کلی است. یعنی این اشکال همان اشکالی است که در استصحاب کلی قسم ثانی مطرح کردند که این استصحاب عین همین را در جایی که شما استصحاب را در کلی می‌خواهید جاری کنید جاری می‌شود. شما در جایی که می‌خواهید اثر را بر کلی اثری را که بر کلی هست بار کنید، آن می‌گویید مانعی ندارد و بار می‌شود و نمی‌دانم معارض با استصحاب عدم فرد طویل نیست و نمی‌دانم، این اشکال اگر درست باشد، با در جایی که ما می‌خواهیم استصحاب را به نحو کلی جاری کنیم یا روی فرد جاری کنیم هیچ فرقی ندارد. به تعبیر دیگر من این جوری عرض کنم: اگر شما مثلا در جایی که می‌گویید علم اجمالی به نحو اقتضاء تنجیز می‌کند، این قائل هستید، بحث این است که این که به نحو اقتضاء هست متوقف بر این است که اصل مؤمنی در همان عنوانی که علم اجمالی به آن تعلق گرفته است، جاری نشود، یا اصل مؤمنی که آن واقعیت خارجی‌ای که این استصحاب ما به آن ناظر است، نسبت به آن واقعیت خارجیه ولو با عنوان دیگر اصل مؤمن نداشته باشد، کدام را می‌خواهید بگویید؟ اگر اصل مؤمن نسبت به خود این شیء باید نباشد، خب ما استصحاب‌مان روی عنوان تردیدی است. این عنوان تردیدی نه استصحاب عدم دارد، چون یقین داریم که این عدم منتقص شده است. نه برائت از آن جاری می‌شود کرد، چون یقین داریم که موجود است، شک نداریم، در سابق که موجود بوده، در لاحق هم نسبت به او اگر بخواهید جاری کنید، نسبت به همان جاری کنید استصحاب مقدم بر برائت است، استصحاب مقدم بر برائت است، یا اصلا آن موضوع ندارد یا اگر موضوع داشته باشد این استصحاب مقدم بر آن است. بنابراین وجهی ندارد که این به این شکل.

این عین همین بیان در کلی هم می‌آید. جایی که شما می‌خواهید کلی استصحاب کنید، عین همین بیان می‌آید. آن این است که شما می‌گویید ما یقین داریم که یک کلی اینجا وجود دارد، یک کلی وجود دارد. نسبت به کلی خب ما نمی‌توانیم برائت جاری به اصطلاح باید برائت یعنی اشکال، خب، داشتم رشته کلام از دستم در رفت. آن نکته‌ای که می‌خواستم بگویم این است یا شما می‌گویید به همان عنوانی که استصحاب را در آن جاری می‌کنید، باید استصحاب دیگر استصحاب مؤمن یا برائت اصل مؤمن دیگر جاری نشود، که خب این اصلا اشکالی اینجا نیست. یا می‌گویید نسبت به آن معنون خارجی، آن چیزی که این استصحاب از او حکایت می‌کند، نسبت به آن هم باید اصل مؤمنی ولو به عنوان دیگر جاری نشود، اگر این دومی را گفتید که علی القاعده باید این دومی را بگویید دیگر که بتواند این اشکال محکم بشود، عین همین در استصحاب کلی هم می‌آید. استصحاب کلی آن معنون خارجی‌اش با چیز یکی است، هیچ تفاوتی ندارد. عنوان‌ها متفاوت است ولی معنون خارجی‌شان یکی است و هیچ

س: از این جهت که صورت قبل مشتمل بر صورت کلی است درست است یعنی یک ضمیمه‌ای می‌خواهد اینجا چون دو تا است، آن کلی است این ...

ج: نه معنون خارجی‌شان به هر حال یکی است.

س: خب این دو حیث دارد دیگر همان اصل مثبتی که

ج: نه آن بحثی که دو حیث دارد در چیز هم همین است دو حیث دارد.

س: در فرد مردد که ...

ج: نه در فرد

س: در ناحیه علم ما است و الا آن موضوع حکمش که موضوع حکم یکی است. هر دو موضوع حکم فرد، اینجا موضوع کلی است، یکی موضوع فرد یکی موضوع کلی، اینجا هر دو موضوع فرد است، ولو در ناحیه علم ما فرد باشد. مسب حکم فرد است

ج: نه مسب حکم باشد فرد باشد ولی شما تنجیز مال علم است. تنجیز مال علمی است که اینجا وجود دارد. علم چه را می‌خواهد

س: تنجیز مال همانی است که تحریک روی آن رفته. تحریک رفته روی فرد ولو ...

ج: من تصور می‌کنم اینها را نمی‌شود، حالا این را اجازه بدهید یک مقداری بحث تفصیلی‌ترش را در مورد همین اشکال را در بحث کلی مطرح است، ما اشکال استصحاب کلی را در دو مرحله گفتیم بحث می‌کنیم. یک بحث این است که ذاتا اشکال استصحاب کلی هست، یک بحث این است که آیا معارض دارد یا ندارد. من فکر می‌کنم این اشکال با اشکال این که کلی معارض دارد یا معارض ندارد در یک سنخ است. این را حالا بحث بیشترش را ما در آنجا ادامه می‌دهیم که ببینیم آیا این اشکال همان اشکال است یا اشکال خاصی است که در اینجا می‌توانیم مطرح کنیم.

خب، این هم این نکته.

یک نکته‌ای اینجا من ضمیمه بکنم. آن این که در کلاس راهنما بعضی از دوستان یک نکته‌ای را تذکر دادند، اشکال کردند که من بعدا به نظرم آمد که این نکته را اشاره کنم. ببینید مرحوم آقای صدر یک بحثی بعد از این دارد در مورد اینکه ما یک موقعی خود استصحاب فرد مردد را می‌خواهیم انجام بدهیم، یک موقعی ما به جای استصحاب فرد مردد یک اصل دیگری را اینجا جاری می‌کنیم که آن دیگر نیازی به استصحاب فرد مردد نداشته باشیم. آن بحث علم اجمالی بین احد الفردین است. بین فرد قصیر و طویل. اگر شخصی از همان اولی که این دو تا فرد ایجاد شده علم دارد که اگر این فرد قصیر باشد قصیر است، اگر طویل باشد طویل است، این یک علم اجمالی بین فرد قصیر و فرد طویل از همان اول برایش ایجاد می‌شود. از همان اول برایش ایجاد می‌شود، همان بحثی که در علم اجمالی در تنجیزیات وجود دارد که مثلا جایی که بعد از علم اجمالی شما اضطرار به احد الطرفین تعلق بگیرد، به احد الطرفین معینین؛ خب اینجا گفتند اضطرار ولو آن طرفی که به او اضطرار تعلق گرفته آن طرف را فعلیت تکلیف را از بین می‌برد، ولی از اول ما می‌دانیم یا فردی که الان به او مضطر شدیم به نحو قصیر تا زمان اضطرار واجب است یا آن یکی فرد به طور مستمر واجب است. دوران امر بین فرد قصیر و فرد طویل می‌شود و آنجاگفتند این علم اجمالی منجز است و اینجا هم در واقع به همین شکل، شبیه همان بحث می‌شود. البته مرحوم آقای صدر اینجا صور مختلف بحث را باز کرده و متعرض شده که یک موقعی اثری که ما داریم، فقط در مرحله بقاء نیست، در مرحله حدوث هم اثر وجود دارد. خب در مرحله حدوث هم اثر داشته باشد کلی الفردین، لا اقل فرد قصیر باید در مرحله حدوث اثر داشته باشد. فرد قصیر در مرحله حدوث اثر داشته باشد، ما یعنی ببینید گاهی اوقات اثر مال هر دوی این افراد در مرحله حدوث اثر دارند. در مرحله بقاء که باید اثر داشته باشند هیچ، در مرحله حدوث هم اثر داشته باشد خب این علم اجمالی مردد بین قصیر و طویل باشد.

اما اگر اینها اثرهایشان در مرحله بقاء است، اثر مال مرحله بقاء است فقط. چون اثر مال مرحله بقاء است ما آن علم اجمالی را دیگر نداریم. باید با استصحاب اثبات کنیم که آن فرد الان موجود است. اگر آن فرد موجودیتش را در مرحله بقاء اثبات نکنیم اثر ندارد؛ چون اثر مال مرحله بقاءشان است. بنابراین آن یک بحث دیگری است غیر از این بحث استصحاب فرد مردد و یک راه حل جانشین است. یک راه حل جانشین است که جای استصحاب فرد مردد، جانشین می‌شود حالا چکیده من آن بحث راه حل جانشین را طرح کردم.

بنابراین عرض کنم خدمت شما نتیجه بحث این می‌شود که ما فعلا در مورد خود استصحاب می‌خواهیم بحث کنیم نه آن راه حل جانشین؛ آن راه حل جانشین در بعضی صور درست است و در بعضی صور درست نیست که آقای صدر می‌گویم بعدا مفصل جزء یکی از نقاط بحث به آن راه حل جانشین پرداخته است. من به ذهنم رسید ولی احساس کردم آنجا نگفتم احساس می‌کردم حتما باید آقای صدر گفته باشد این نکته را، گفتم بگذارید بعد از بحث مراجعه، مراجعه چون بحث ادامه‌اش را نخوانده بودم بحث آقای صدر را. گفتم بگذارید مراجعه کنم اگر آقای صدر خودشان این مطلب را فرمودند دیگر... چون دیده بودم تعبیر می‌کنند راه حل جانشین و امثال اینها، یک فهرست مباحثشان را نگاه کرده بودم گفتم علی القاعده باید راه حل جانشین همین باشد، گفتم بگذارید بحث را ببینیم بعد خدمت شما مطلب را عرض کنم.

س: الزامی هم...

ج: بله آن هم که در بحث الزامیات و امثال اینها است که علم اجمالی‌اش منجز است.

این است که به نظر می‌رسد که حالا این در مرحله اصل جریان استصحاب به فرد مردد اشکال نیست. اگر هم اشکالی باشد در مرحله معارضه است. بنابراین این معارضه را همراه با همان بحث استصحاب کلی بحث می‌کنیم. و این را حالا اجازه بدهید، اصلا ما اینجا می‌خواهیم این بحث را باز کنیم که آیا به اصطلاح این معارضه‌ای که اینجا هست آیا فقط اختصاص دارد به همین فرد مردد یا این معارضه یا عدم موضوع داشتن علم اجمالی در استصحاب کلی هم جاری می‌شود یا نمی‌شود، آن بحث را بعدا طرح می‌کنیم.

محصل عرض ما تا اینجا این است که در اصل جریان استصحاب بین اینکه ما استصحاب را در فرد جاری کنیم یا استصحاب را در کلی جاری کنیم فرقی نیست؛ در هر دو موضوع وجود دارد و استصحاب را می‌شود کرد. البته آن بحثی که آیا اینها عرفی است یا عرفی نیست، در هر دو باید بشود. آن یک بحثی است که خیلی برهان بردار هم نیست. ممکن است در بعضی موارد عرفی باشد در بعضی موارد عرفی نباشد. بعضی مثال‌هایش که اصلا عرف توجه نمی‌کند عرفی نیست ولی بعضی مثال‌هایش خیلی‌هایش عرفی است. نمی‌خواهم یک حکم کلی نمی‌شود جاری کرد که این استصحابات، چون گاهی یک چیزهایی در ذهن علما می‌آید که به ذهن عرف عادی نرسیده، آنها عرفی نیست و آن یک اشکال دیگری است. موردی است آن را خیلی نمی‌شود به اصطلاح بگوییم استصحاب کلی همیشه غیر عرفی است، این جور نیست گاهی اوقات عرفی است گاهی اوقات غیر عرفی است. همچنین استصحاب فرد مردد هم گاهی اوقات عرفی است گاهی هم عرفی نیست. چون آن فرد به نحو تردیدی خیلی وقتها عرف اصلا توجه ندارد که یک فرد علی نحو التردید وجود دارد و آن را می‌شود استصحاب کرد و...

س: شاهد است، یعنی برایش باید شاهد ذکر کنیم بگوییم عرفی است؟

ج: وجدانی است دیگر، نه وجدانی است که آدم ببیند این موارد کسی، یعنی جایی که ما می‌بینیم فرض کنید یک استصحابی که در طول قرون هیچ کس توجه به آن نکرده، الان دارد

س: شاهد داریم

ج: آره دیگر، این که هیچ کسی به آن توجه نکرده خودش معنایش این است که عرفی نیست دیگر. یعنی نکته قضیه همین است؛ یعنی عرفیت و عدم عرفیت، این که ما می‌خواهیم بگوییم باید عرفی باشد، نباید حکم، حکمی باشد که هیچ کس متوجه نمی‌شود. بحث عرفیت و عدم عرفیت اصلا شاهدش خودش است. یعنی استصحاب باید به گونه‌ای باشد که افراد متوجه شده باشند. وقتی ما می‌بینیم هیچ کسی متوجه آن نشده این معنایش این است که آن شرط استصحاب که توجه افراد متعارف است را ندارد. خب همین دیگر. می‌گویم آنها دیگر خیلی برهان بردار نیست که ما روی آن بخواهیم خیلی تکیه کنیم و امثال اینها. ما آن را دیگر من تصور می‌کنم البته تصور من این است که اکثر موارد استصحاب کلی و اینها غیر عرفی است و اگر بعضی موارد خاصش را عرفی بدانیم که ظاهرا هم هست، ولی نوعا اصلا توجهی به این کلی به آن نحوی که این آقایان قائل می‌شوند

س: عرف عام

ج: عرف متعارف دیگر

س: طلبه‌ها نه

ج: نه، گفتم حاج آقا یک موقعی می‌فرمودند که یک مطلبی مرحوم آقای میلانی در چیزهایشان بعضی وقتها اشخاص اشکال می‌کردند که آقا این مطلبی که شما می‌گویید عرفی نیست. ایشان جواب می‌داد عرف بی سواد است. حاج آقا می‌فرمودند اتفاقا چون عرف بی سواد است حکم نباید به گونه‌ای باشد که به این شکل باشد. یک موقعی هم این را در درس گفتم که یک روایتی هم به این مطلب اشاره می‌کند به نکته قضیه ما، کان الله لیخاطب خلقه بما لا یعرفون، این اشاره به یک نکته عقلی است که خطابات الهی خطابات شرعیه مخاطبش همین مردم عادی هستند، به مردم عادی خطاباتی بکنند که هیچ نفهمند که این معنا ندارد که و امثال اینها.

س: در حکم بر فرض قبولش، اگر قبول نداریم در آنجا چطور؟ آنجا مخاطبش افراد خاص نیستند؟

ج: نه آن که چیزی ندارد، این قبلا واجب بوده، الان نمی‌دانیم واجب است مخاطبش فرد خاصی نیست که.

نه آنها علتی که قبول نیست اینها کاشف از این است که حکما این استصحاب‌ها در ذهنیت افراد مخصوص استصحاب موضوع بوده.

س: بله آن که بله، بر فرض قبولش می‌گویم

ج: نه بر فرض قبولش معنایش این است که آن ذهنیتی که این استصحابات را فقط در موضوعات جاری می‌کردند موجود نباشد.

س: حاج آقا این که ما انتظار داشته باشیم بیاید تک تک این استصحاب‌ها را شارع تصریح کند یعنی اگر منظورش این است باید تصریح می‌کرد. مثلا در مورد خمر ... الناس می‌گوییم خب قابلیت تصریح دارد؛ ولی بعضی موارد عرف قاصر است و قابلیت تصریح ندارد

ج: خب معنایش این است که باید حکم را به گونه‌ای چیز بشود

س: اگر می‌خواست باید می‌گفت...

ج: نه حکمی که قابلیت وصول ندارد آن حکم لغو است دیگر.

س: اشکال عقلی بالاخره

ج: اشکال عقلی است دیگر، حکم لغو است. این چه حکمی است که

س: ... اگر کسی فهمید این عالم ...

ج: نه فرض این است که این حکمی است که در واقع وجود دارد، به بیان خیلی وقت‌ها این را با بیانات دیگر می‌شود. به این بیان ممکن است نشود، ولی به بیان دیگر ممکن است بشود، بیان‌های جایگزین می‌تواند داشته باشد. اگر یک موقعی هست نه، هیچ بیان جایگزین هم ندارد ولی بر بعضی افرادی که وجود دارد، یعنی ببینید فرض این است که شارع مقدس حکمی که جاری می‌کند افراد بر خلافش اجرا می‌کنند، مصلحت فوت می‌شود دیگر.

س: آنها معذور هستند

ج: معذور هستند نه، اصلا بحث معذوریت نیست، بحث این است که می‌توانسته حکم بکند که به جوری بیان بکند...

س: بحث جایگزین هم باشد درست است

ج: نه حالا آنها یک صورت‌های خاص است که یک صورتی که ما بخواهیم چیز کنیم. کلیت قضیه این است که به هر حال این احکام برای عمل عموم مردم است. و خیلی از چیزها مثلا من این مطلب را حالا وقت گذشته فقط اشاره بکنم، در بحث رؤیت با چشم مسلح و امثال اینها هم، یکی از مبانی آن بحث عدم کفایت رویت با چشم مسلح هم همین نکته هست که احکام شرعیه نباید احکامی باشد که متوقف باشد عمل کردن به آن حکم بر یک چیزی که سالها بعد می‌آید. اصلا آن بحث مفصل دارد و نمی‌خواهم وارد همه جزییاتش بشوم، ولی این هم در آن بحث هم این مقدمه دخالت دارد برای رفع بعضی از ابهاماتی که در بحث دارد.

خب حالا ما این بحث را همان کلی اجازه بدهید این بحث را فردا ادامه بدهیم. ما حالا نگاه می‌کنم ببینم نکته خاصی در مورد استصحاب فرد مردد در کلمات آقایان هست که متناسب باشد بحث بکنیم و ما بحث نکردیم. چون کلام مرحوم آقای صدر تقریبا تمام شد. حالا فرمایشات آقایان دیگر را من نگاه می‌کنم اگر نکته‌ای بود این بحث را می‌کنیم، اگر نبود نکاتی که در مورد استصحاب کلی هست آن را در موردش دنبال می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین